

برنام‌ها

کلیدهای مدیریت زندگی

## راه بازگشت به خود

روش خودشناسی با استفاده از اینیگرام

ایان مورگان کرون و سوزان استبایل

مترجم: محمد علی شیخ علیان

[www.saberinbooks.ir](http://www.saberinbooks.ir)

سرشناسه  
عنوان و نام پدیدآور

کرون، ایان مورگان و سوزان استبایل Cron, Ian Morgan and Stabile, Susan  
راه بازگشت به خود: روش خودشناسی با استفاده از اینیگرام؛ ایان مورگان  
کرون، سوزان استبایل؛ مترجم محمدعلی شیخ‌علیان؛ ویراستار محمدعلی  
معصومی.

مشخصات نشر  
مشخصات ظاهری  
فروست  
شابک  
وضعیت فهرست نویسی  
یادداشت

تهران، صابرین، ۱۳۹۹.  
ص: ۳۲۶.  
کلیدهای مدیریت زندگی.  
۹۷۸-۶۲۲-۶۶۶۵-۳۶-۰.  
فیپا.

The Road Back to You: An Enneagram Journey to  
Self-Discovery, 2016  
عنوان اصلی:

موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
شناسه افزوده  
رده بندی کنگره  
رده بندی دیویی  
شماره کتابشناسی ملی

شخصیت--جنبه‌های مذهبی--مسیحیت  
Personality--Religious Aspects--Christianity :  
تیپ‌شناسی--جنبه‌های مذهبی--مسیحیت  
Typology (Psychology)--Religious Aspects--Christianity :  
تیپ‌های شخصیتی نه‌گانه  
Enneagram :  
شیخ‌علیان، محمدعلی، ۱۳۳۴ - مترجم  
BV ۴۵۹۷/۵۷ :  
۲۴۸/۴ :  
۷۵۲۷۳۳۶ :



مؤسسه انتشارات صابرین ۸۸۹۶۸۸۹۰

راه بازگشت به خود  
ایان مورگان کرون و سوزان استبایل

مترجم: محمدعلی شیخ‌علیان  
ویراستار: محمدعلی معصومی  
طراحی و اجرای جلد: نادیا دلپوش  
تعداد: ۱۰۰۰  
چاپ اول: ۱۴۰۰  
حروفچینی و صفحه‌آرایی: فاطمه بابایی  
لیتوگرافی: باران  
چاپ جلد: اکسیر  
چاپ متن و صحافی: پژمان  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۶۵-۳۶-۰

حقوق ناشر محفوظ است.

قیمت ۶۵۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

سخن ناشر .....	۵
۱. نظریه ای کنجکاوانه درباره خاستگاه نامشخص اینیاگرام.....	۱۲
۲. نوع شخصیت خود را پیدا کنید .....	۲۶
۳. شخصیت شماره هشت: انسان چالشگر .....	۵۶
۴. شخصیت شماره نه: انسان صلح طلب.....	۸۹
۵. شخصیت شماره یک: انسان کمال‌گرا.....	۱۲۸
۶. شخصیت شماره دو: انسان یاری‌رسان.....	۱۵۷
۷. شخصیت شماره سه: انسان بازیگر .....	۱۸۴
۸. شخصیت شماره چهار: انسان رمانتیک .....	۲۱۱
۹. شخصیت شماره پنج: انسان کاوشگر.....	۲۳۹
۱۰. شخصیت شماره شش: انسان وفادار .....	۲۶۹
۱۱. شخصیت شماره هفت: انسان خوش‌خو و خوش‌گذران .....	۲۹۳
۱۲. حب، حالا چی؟ آغاز عشق .....	۳۲۰



## سخن ناشر

انتشارات صابرين سالهاست که با تمرکز بر نیاز خانواده‌های ایرانی، به انتشار آثاری تحت عنوان «کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان»، «کلیدهای همسران موفق»، «کلیدهای بازسازی زندگی پس از طلاق» و «کلیدهای مشاوره» پرداخته است. در ادامه این تلاش‌ها و به منظور پاسخ به نیاز کسانی که می‌خواهند در حوزه مدیریت زندگی و یا به عبارتی خودیاری مطالعه کنند، اقدام به انتشار مجموعه‌ای به نام «کلیدهای مدیریت زندگی» نموده است. مخاطبان این مجموعه می‌توانند تمام افراد جامعه به ویژه جوانان عزیز باشند.

مؤسسه انتشارات صابرين



## ایان

تقدیم با عشق به آن، کیلی، ایدان، مدی و پیل  
و تقدیم به وندل و الا همدلان عزیزم

## سوزان

تقدیم به عشقم جوزپه  
و به امیدهایمان جویی، جول و بی جی

پروردگارا عنایت فرما که خود را بشناسم تا  
بدین وسیله بتوانم تو را بشناسم.

آگوستین





## نظریه ای کنجکاوانه درباره‌ی خاستگاه

### نامشخص اینیاگرام

در یک صبح شنبه ساعت هفت صبح تلفن همراه من به صدا درآمد. باید بگویم که فقط یک نفر در این دنیا جرئت دارد آن موقع صبح به من زنگ بزند.

مادرم از آن سوی خط درحالی که به نظر می‌رسید مطمئن نیست شماره را درست گرفته، گفت: «آیا تو ایان، جوان‌ترین فرزندم هستی؟»

در پاسخ گفتم: «بله مادر خودم هستم.»

پرسید: «پسرم روی چه پروژه‌ای کار می‌کنی؟»

من در آن زمان روی پروژه‌ی خاصی کار نمی‌کردم. درحالی که شلواریک به پا داشتم و در آشپزخانه ایستاده بودم، در این فکر بودم که چرا دستگاه قهوه‌ساز بدجوری به سروصدا افتاده است و در صورتی که دستگاه قهوه‌سازم خراب شود و امروز نتوانم اولین فنجان قهوه‌ی خودم را بخورم، مکالمه‌ی صبحگاهی من با مادرم به کدام شیوه‌ی غم‌انگیزی به پایان خواهد رسید.

درحالی که با خوشحالی می‌دیدم که چگونه قهوه‌ی سیاه‌رنگ، فنجان دسته‌دار مرا پر می‌کند، گفتم: «مادر دارم به نگارش یک کتاب درسی

مقدماتی دربارهٔ اینیاگرام<sup>۱</sup> فکر می‌کنم.»

مادرم در پاسخ گفت: «سونوگرام؟»

گفتم: «نه.»

پیش از آنکه بتوانم او را متوقف سازم، دوباره به حرف خود ادامه داد

و گفت: «اناگرام؟»

من تکرار کردم: «اینیاگرام، اینیاگرام!»

او گفت: «انی یاگرام دیگه چیه؟»

مادرم هشتاد و دو ساله است و باید بگویم که شصت و هفت سال آن را سیگار کشیده و به طرز موفقیت‌آمیزی از نرمش و ورزش دوری کرده و بدون ترس ژامبون خورده است. او هرگز نیازمند استفاده از عینک یا سمعک نشده و آنقدر با نشاط و از لحاظ روانی سرحال و دقیق است که شما به این فکر می‌افتید که نکند نیکوتین و عدم فعالیت، رمز یک زندگی شاد و طولانی است. باید بگویم او حرف‌های مرا فوراً و بدون مشکل می‌شنود.

من خندیدم و یکی از سخنرانی‌های موجز خود دربارهٔ اینیاگرام را ایراد کردم: «اینیاگرام یک سیستم باستانی نوع شخصیت است. به مردم کمک می‌کند بفهمند که هستند و چه خلق و خوئی دارند.»

برای مدتی در آن سوی خط سکوت کامل برقرار شد. احساس کردم ناگهان به سوی سیاه‌چاله‌ای در کهکشانی دوردست پرتاب شده‌ام.

او گفت: «انژیوگرام را فراموش کن و دربارهٔ رفتن به بهشت و بازگشت

از آنجا کتاب بنویس. این نوع نویسنده‌ها پول ساز هستند.»

من یکه خوردم: «در ضمن آن‌ها باید اول از همه بمیرند.»

او به آرامی گفت: «جزئیات.»

واکنش بی‌شور و شوق مادرم دربارهٔ ایدهٔ من برای نگارش کتابی دربارهٔ

اینیاگرام قدری مرا به تأمل واداشت. خود من هم درباره این پروژه ملاحظاتی داشتم.

وقتی مادربزرگم از موضوعی سر در نمی‌آورد، آن را «جدید و بدیع» می‌پندارد. حدس می‌زنم نظر او درباره اینیاگرام همین‌گونه خواهد بود. هیچ‌کس به جد نمی‌داند در چه زمان، کجا و چه کسی برای نخستین بار این نقشه شخصیت انسانی را مطرح ساخته است، اما روشن است که در یک بازه زمانی طولانی توسعه یافته است. عده‌ای منشأ آن را به یک راهب مسیحی به نام اواگریوس<sup>۱</sup> نسبت می‌دهند. از قرار معلوم آموزه‌های او مبنای چیزی را تشکیل داده که بعدها به هفت گناه مرگبار تبدیل شده است. یا منشأ آن را به پدر و مادران صحرانشین در قرن چهارم نسبت می‌دهند که از آن برای مشاوره معنوی استفاده می‌کرده‌اند. عده‌ای نیز می‌گویند عناصر اینیاگرام در سایر مذاهب از جمله صوفی‌گری (مکتب رمزآلود در جهان اسلام) و یهودیت وجود دارد. در اوایل دهه ۱۹۰۰، یک معلم قطعاً عجیب و غیرعادی به نام جورج گوردجیف<sup>۲</sup> از یک نمودار هندسی متشکل از نه نقطه یا اینیاگرام برای تدریس موضوعات اسرارآمیز، ولی نامرتبط با نوع شخصیت، استفاده کرده است. (می‌دانم اگر در اینجا به این داستان پایان دهم، می‌توانم با افزودن هریسون فورد<sup>۳</sup> و یک میمون، طرحی برای یک فیلم ایندیانا جونز<sup>۴</sup> ارائه دهم!)

در اوایل دهه ۱۹۷۰، یک فرد اهل شیلی به نام اسکار ایچازو<sup>۵</sup> با اینیاگرام آشنا شد و به توسعه آن کمک شایانی کرد. این درحالی است که یکی از شاگردان او به نام کلودیو نارانجو<sup>۶</sup>، روان‌شناس تحصیل کرده در امریکا، با افزودن اطلاعات و دانش برگرفته از روان‌شناسی مدرن، آن را بیشتر توسعه داد. نارانجو اینیاگرام را به امریکا آورد و به گروه کوچکی از

1. Evagrius

2. George Gurdjieff

3. Harrison Ford

4. Indiana Jones

5. Oscar Ichazo

6. Claudio Naranjo

دانشجویان خود در کالیفرنیا از جمله به پدر روبرت اوچز<sup>۱</sup>، کشیش عیسوی کاتولیک، از مؤسسه علوم دینی لویولا<sup>۲</sup> معرفی کرد که به خاطر فرصت مطالعاتی خود در آنجا حضور داشت.

اوچز متأثر از اینیگرام، به مؤسسه علوم دینی لویولا بازگشت و آن را به کشیشان و دانشجویان دینی تدریس کرد. طولی نکشید که در بین روحانیون، مدیران معنوی، رهبران عزت‌نشین و مردم عادی، اینیگرام به مثابه ابزاری سودمند برای تحول معنوی در دنیای مسیحیت رواج یافت.

اگر این پیشینه ناقص درباره منشأ اینیگرام برایتان کافی و برانگیزنده نبود، باید بگویم که هیچ شواهد علمی وجود ندارد که ثابت کند اینیگرام نوعی سنجش معتبر شخصیت است. چه کسی اهمیت می‌دهد که میلیون‌ها انسان مدعی‌اند که دقیق و بدون اشتباه‌اند؟ مرد خرس دوست فکر کرد می‌تواند با خرس‌ها طرح دوستی بریزد و همه می‌دانیم که چه پیش آمد.

بنابراین، چه چیزی مرا متقاعد کرد که نگارش کتابی درباره یک سیستم باستانی، آن‌هم با پیشینه‌ای سؤال‌برانگیز و به لحاظ علمی بدون سند و مدرک، درباره شناخت نوع شخصیت، ایده‌ای پسندیده است؟ برای اینکه به پرسش فوق پاسخ دهم، لازم است شما را با یک راهب بلندقد عینکی با چشمانی نافذ و لبخندی مهربانانه به نام برادر دیو<sup>۳</sup> آشنا کنم.



من به مدت ده سال در مقام کشیش مؤسس کلیسایی در ایالت

1. Father Robert Ochs

2. Loyola Seminary

3. Brother Dave

کنتیکت<sup>۱</sup> خدمت کردم. من مردم را دوست داشتم اما در سال هفتم که یکشنبه‌ها به‌طور میانگین پانصد نفر شرکت‌کننده داشتیم، کم آورده بودم. آشکار بود که کلیسا به کشیشی با موهبت‌های متفاوت نیاز داشت که برخلاف روحیه‌ی کارآفرینانه‌ی من، زمامداری ثابت‌قدم باشد. برای فائق آمدن بر مشکلات، تلاش بسیاری کردم، اما هرچه بیشتر تلاش کردم، اوضاع بدتر شد. زمانی که آنجا را ترک می‌کردم، سردرگمی، احساسات جریحه‌دار و سوءتفاهم کم نبود.

بعد از عزیمت از آنجا، سردرگم و مأیوس بودم. درنهایت، دوست دلسوزی مرا به ملاقات با برادر دیو تشویق کرد. او راهب هفتادساله‌ی بندیکتین<sup>۲</sup> و رهبری معنوی بود.

اولین باری که برادر دیو را دیدم، جامه‌ی سیاه‌رنگ بر تن و صندل به پا داشت و در میدان پوشیده از چمن در انتهای راه ورودی به صومعه منتظر ایستاده بود تا به من خوشامد بگوید. از نحوه‌ای که با دو دست خود دستان مرا گرفت تا لبخند و کلامش که گفت: «خوش آمدی مرد مسافر، آیا می‌توانم شما را یک فنجان قهوه مهمان کنم؟» متوجه شدم به مکان درستی آمده‌ام.

او یک رهبر معنوی خردمند است که می‌داند چه زمان تسلی بخشد و چه هنگام به مقابله پردازد.

در طول چند جلسه‌ی ابتدایی، وقتی من به توصیف فهرست بلندبالای محاسبات اشتباه و اشتباهاتی پرداختم که در زمان خدمتم انجام داده بودم، بازنگری‌ای که مرا دلخور و عصبی می‌ساخت، برادر دیو با شکیبایی به سخنان من گوش داد. چرا این همه حرف زده بودم و کارهای فراوان انجام داده بودم که در آن مقطع درست به‌نظر رسیده بودند، اما حالا در بازنگری، این کارها به‌وضوح بی‌معنا و در مواقعی برای

---

1. Connecticut

2. Benedictine

من و سایرین زیانمند به نظر می‌رسند؟ چطور می‌شود انسان این مقدار کورسو باشد و هنوز اجازهٔ رانندگی داشته باشد؟ برای خودم هم غریبه بودم.

در جلسهٔ چهارم احساس کردم دارم به فرد گم‌شده و نیمه‌دیوانه‌ای شباهت پیدا می‌کنم که در جنگل به دنبال راه خروج می‌گردد و درعین حال با صدای بلند با خود جروبحث می‌کند که چرا اصلاً گم شده است. برادر دیو با این پرسش که: «چرا اینجا هستی؟» مرا از آن حالت سرگردان بیرون آورد.

من گفتم: «معذرت می‌خواهم.» گویا کسی روی شانهٔ من زد و مرا از آن حالت رؤیاگونه بیرون آورد.

او لبخندی زد و در صندلی خود خم شد: «شما چرا اینجا آمدی؟» برادر دیو در زمینهٔ طرح پرسش‌های به‌ظاهر به‌شدت ساده که تا زمان پاسخ‌گویی متوجه دشوار بودن آن‌ها نمی‌شوی، مهارت داشت. من به پنجرهٔ سرب‌اندود دیوار پشت سر او نگاه کردم. از پنجره درخت عظیم نارونی را دیدم که شاخه‌های آن زیر فشار شدید باد به‌سوی زمین خم شده بودند. سعی کردم واژه‌هایی را بیابم تا بتوانم حرف‌هایم را بیان کنم، اما نتوانستم. واژه‌هایی که به ذهنم می‌رسیدند، واژه‌های خودم نبودند اما کاملاً آنچه را که می‌خواستم بیان کنم، بازتاب دادند.

گفتم: «من واقعاً خودم را نمی‌شناسم، من می‌خواهم کار درست را انجام دهم اما این کار را نمی‌کنم و درعوض، کاری را که از آن متنفرم انجام می‌دهم.» و این‌گونه، مردی را به تعجب انداختم که اگرچه همواره برای یادآوری شمارهٔ تلفن همراه خود مشکل دارد، اما به سهولت می‌تواند کلام پل<sup>۱</sup> مقدس از فصل هفتم انجیل را به زبان بیاورد.

برادر دیو با نقل آیه‌ای از آن فصل پاسخ داد: «من می‌خواهم کاری را

1. Paul

که خوب است، انجام دهم، اما انجام نمی دهم. من نمی خواهم کاری را که اشتباه است، انجام دهم، اما به هر حال انجام می دهم.»  
 برای لحظاتی سکوت کردیم و به کلام پل که همچون ذراتی در پرتو خورشید در هوای بین ما می چرخید و می درخشید، توجه کردیم.  
 سرانجام به این حالت رؤیایی پایان دادم و گفتم: «برادر دیو نمی دانم چه کسی هستم یا چگونه وارد این موقعیت نایسامان شده‌ام، اما ممنون می شوم به من کمک کنید تا بفهمم بر من چه می‌گذرد.»  
 برادر دیو خندید و به صندلی خود تکیه داد و گفت: «بسیار خب، حالا می‌توانیم شروع کنیم.»



در دیدار بعدی، برادر دیو پرسید: «آیا با اینیاگرام آشنا هستی؟»  
 در صندلی خود جابه‌جا شدم و گفتم: «کمی، اما از آن نوع داستان‌های عجیب است.» وقتی درباره آشنایی اولیه‌ام با اینیاگرام در اوایل دهه ۱۹۹۰، زمانی که دانشجویی در یک صومعه بنیادگرا بودم، صحبت کردم، برادر دیو تکانی خورد و خندید. آن زمان که در تعطیلات آخر هفته به سر می‌بردم، به نسخه‌ای از کتاب پدر ریچارد راهر<sup>۱</sup> به نام کشف اینیاگرام: ابزاری باستانی برای سفر معنوی جدید<sup>۲</sup>، برخوردم. راهر در این کتاب صفات و انگیزه‌های زیربنایی پیش‌برنده هرکدام از نه نوع شخصیت پایه را توصیف می‌کند. براساس تجربه زندگی خودم و دانشی که برای مشاور شدن اندوخته بودم، باید بگویم توصیفات راهر درباره این شخصیت‌ها کاملاً دقیق بودند. احساس کردم به‌طور قطع با منبع خارق‌العاده‌ای برای مسیحیان روبه‌رو شده‌ام.

1. Richard Rohr

2. Discovering the Enneagram: An Ancient Tool For a New Spiritual Journey

صبح روز دوشنبه از یکی از اساتیدم پرسیدم آیا دربارهٔ اینیگرام چیزی شنیده است؟ حالت چهره‌اش به گونه‌ای شد که گویی از او دربارهٔ پنتاگرام سؤال کرده‌ام. او گفت کتاب مقدس طلسم، سحر و جادو، طالع‌بینی و جادوگران را محکوم می‌کند - هرچند به یاد ندارم که هیچ‌کدام از آن‌ها در این کتاب ذکر شده باشد - و اینکه باید فوراً آن را دور بیندازم.

در آن زمان من پروتستانی جوان و تأثیرپذیر بودم و حس کردم واکنش استادم بیشتر به بدگمانی پهلوی می‌زند. به هر حال من از توصیه او، به جز بخش دورانداختن کتاب در سطل آشغال، پیروی کردم. برای افراد دوستدار کتاب، این گناهی نابخشودنی است. من دقیقاً می‌دانستم نسخهٔ مندرس کتاب را هر در کدام قفسه از کتابخانهٔ من در اتاق مطالعه‌ام قرار دارد.

برادر دیو به من گفت: «خیلی بد است که استادتان شما را از یادگیری اینیگرام دلسرد کرده است. اینیگرام برای افرادی که می‌خواهند در روند زندگی خود تغییر ایجاد کنند و به همان کسی تبدیل شوند که برای آن آفریده شده‌اند، مملو از حکمت است.»

من با علم به اینکه بارها خواسته بودم مسیر زندگی‌ام را تغییر دهم و نمی‌دانستم چگونه این کار را انجام دهم، پرسیدم: «ایجاد تغییر در روند زندگی مستلزم چه چیزی می‌شود؟»

برادر دیو توضیح داد: «این موضوع با خودشناسی مرتبط است. اکثر انسان‌ها تصور می‌کنند که می‌دانند چه کسی هستند درحالی‌که این طور نیست و نمی‌دانند. آن‌ها لیزی را که از طریق آن به دنیا می‌نگرند مورد پرسش قرار نمی‌دهند: اینکه از کجا آمده، چگونه به زندگی ما شکل بخشیده و حتی آیا آن دیدگاهی که نسبت به واقعیت ارائه می‌دهد، واقعی یا تحریف شده است. نکتهٔ آزاردهنده‌تر این است که اکثر مردم آگاه نیستند چگونه همان چیزهایی که در دوران کودکی به بقای آن‌ها کمک کرده‌اند، اینک در بزرگسالی بر سر راهشان قرار گرفته است. آن‌ها خواب هستند.»



درحالی‌که چهره‌ام سردرگم نشان می‌داد تکرار کردم: «خواب؟»  
برادر دیو نیم‌نگاهی به سقف انداخت و اخم‌های خود را در هم کشید.  
حالا او کسی بود که در جست‌وجوی ترکیب درستی از واژه‌هایی بود که  
قفل پاسخ به این پرسش به ظاهر ساده را باز می‌کنند.

برادر دیو درحالی‌که با انگشت به من و خودش اشاره می‌کرد، گفت:  
«آنچه درباره‌ خودمان نمی‌دانیم می‌تواند، صرف‌نظر از دیگران، به ما  
آسیب برساند و آسیب هم خواهد رساند. هر قدر که در ارتباط با نحوه  
نگرش خود به جهان و زخم‌ها و باورهایی که به کیستی ما شکل داده‌اند،  
در تاریکی و غفلت باقی بمانیم، زندانی تاریخ خود باقی خواهیم ماند و به  
شکلی بی‌اراده به زندگی ادامه خواهیم داد و کارهایی انجام خواهیم داد  
که به خودمان و اطرافیایمان لطمه خواهد زد. در نهایت ما به اشتباهات  
مکرر در زندگی خود عادت می‌کنیم که در نتیجه ما را به خواب فرو  
می‌برد؛ اما ما باید از خواب بیدار شویم.»

بیدار شدن. باید بگویم بیش از هر چیز می‌خواستم بیدار شوم.  
برادر دیو در ادامه گفت: «کار کردن با اینیاگرام به مردم کمک می‌کند  
آن نوع خودشناسی موردنیاز خود را بسط و توسعه دهند و براساس آن  
بفهمند چه کسی هستند و بفهمند چرا دنیا را به شیوه‌ کنونی می‌بینند و با  
آن ارتباط برقرار سازند. وقتی این اتفاق می‌افتد، شما می‌توانید شیوه  
زندگی خود را تغییر دهید و بیشتر به همان انسانی تبدیل شوید که  
پروردگار از شما انتظار دارد.»

برادر دیو پس از اینکه از لغو قرار ملاقات عصرگاهی خود مطلع شد،  
وقت بیشتری را با من صرف کرد و درباره‌ اهمیت خودشناسی در این  
مسیر معنوی صحبت کرد. همان‌طور که جان کلین<sup>۱</sup> گفته است: «بدون  
خودشناسی، خداشناسی هم وجود ندارد.»

او گفت: «مراجع بزرگ مسیحی در طول قرن‌های متمادی گفته‌اند که شناخت خودتان به اندازه شناخت پروردگار اهمیت دارد. بعضی از انسان‌ها این تحول را روانشناسی از نوع «احساس خوب»<sup>۱</sup> می‌نامند، درحالی‌که از نوع «الهیات خوب»<sup>۲</sup> به حساب می‌آید.

من برای لحظاتی درباره همه کشیشان و مدرسان کتاب مقدس که می‌شناختم، اندیشیدم. کسانی که کارهایی انجام داده بودند که به زندگی و فعالیت حرفه‌ای خود، آن‌هم در مقیاس کلان، لطمه زده بودند، به این علت که خودشان یا ظرفیت خودفریبی انسان را نمی‌شناختند. آن‌ها همه با زیربوم کتاب مقدس آشنا بودند، اما خود را نمی‌شناختند. به یاد آوردم که چه تعداد ازدواج‌های مسیحی از هم پاشیده‌اند، به این سبب که هیچ‌کدام از زوج‌ها شکوه و جلال باطنی و شکنندگی روح خویش را درک نکرده‌اند.

سپس به خودم فکر کردم. من همیشه معتقد بودم که من از افراد معمولی آگاه‌ترم، اما تجربیات سه سال گذشته این نکته را به من آموخت که باید در بخش خودشناسی بسیار بیشتر رشد کنم.

برادر دیو به ساعت خود نگاه کرد و به آرامی ایستاد. او درحالی‌که کمر راست می‌کرد تا بعد از این گفت‌وگوی دو ساعته دوباره خون در بدنش به جریان بیفتد، گفت: «من در ماه آینده نیستم، چون رهبری برنامه عزلت‌نشینی را به عهده دارم. در این مدت، کتاب‌های اینیاگرام را هر روز از قفسه بردار و غبار روی آن‌ها را پاک کن و آن‌ها را بخوان. از نگاه او به اینیاگرام که به آن از منظر معنویت مسیحی تا روان‌شناسی می‌نگرد، لذت خواهی برد. من نام چند کتاب دیگر را از طریق ایمیل برای شما ارسال خواهم کرد تا آن‌ها را نیز مطالعه کنی.» درحالی‌که از صندلی خود

۱. احساس خوب Good Feeling Psychology

۲. الهیات خوب Good Theology

برمی خاستم و کوله‌پشتی‌ام را به دوشم می انداختم، گفتم: «واقعاً نمی دانم چگونه از شما تشکر کنم.»  
 برادر دیو پیش از بدرقه من از دفتر کارش، مرا در آغوش کشید و قول داد که: «دفعه بعد که همدیگر را ببینیم مطالب فراوانی داریم تا درباره آن‌ها بحث و گفت‌وگو کنیم.»



از آنجا که در برنامه تعطیلات سه ماهه به تأخیر افتاده خود به سر می بردم و وقت زیادی هم داشتم، توصیه برادر دیو را به جان خریدم و فراگیری اینیاگرام را آغاز کردم. برای هفته‌های متوالی، تقریباً هر روز صبح به کافی شاپ واقع در انتهای بلوک ساختمانی مان می رفتم و کتاب‌های پیشنهادی او را مطالعه می کردم و در دفترم یادداشت برمی داشتم. شب‌ها نیز چیزهایی را که درباره اینیاگرام آموخته بودم به همسر «آن»<sup>۱</sup> گزارش می کردم. او هم که کنجکاو شده بود، مطالعه درباره اینیاگرام را آغاز کرد و باید اعتراف کنم که در آن فصل از زندگی زناشویی خود، ما پرمعناترین و غنی‌ترین گفت‌وگوها را در زندگی مشترکمان داشتیم.

آیا ما واقعاً خودمان را می شناسیم؟ گذشته ما تا چه اندازه در زمان حال ما دخالت دارد؟ آیا ما زندگی را از طریق چشمانمان یا چشمان دوران کودکی مان می بینیم؟ زخم‌های پنهان و باورهای نادرستی که از زمان کودکی با خود حمل کرده‌ایم و همچنان مخفیانه از تاریکی بر زندگی ما کنترل دارند، کدامند؟ و کلنجار رفتن با این نوع پرسش‌ها تا چه اندازه به ما کمک می کند تا پروردگار را بهتر بشناسیم؟

این‌ها بعضی از سؤالاتی بودند که بعد از بازگشت برادر دیو مشتاقانه با او در میان گذاشتم. در دفتر کارش، شماری از لحظات الهام‌بخشی را که در زمان مطالعه اینیاگرام تجربه کرده بودم، برای او توصیف کردم.

برادر دیو پرسید: «وقتی نوع شخصیت خود را کشف کردی چه احساسی پیدا کردی؟»  
گفتم: «به‌هرحال همه آن هم مسرت‌بخش نبود. نکات دردناکی هم درباره خودم آموختم.»

برادر دیو برگشت و از روی میز خود کتابی را برداشت، به صفحه‌ای رجوع کرد که آن را با یک کاغذ برچسب‌دار قرمز رنگ که به شکل پرچم بود مشخص کرده بود و گفت: «شناخت خود، فراتر از هر چیز، شناخت کمبودهاست. سنجش و ارزیابی خویشتن در برابر حقیقت، و نه بالعکس، است. نخستین بازده خودشناسی فروتنی و تواضع است.»

من با خنده‌ای آرام گفتم: «این سخن به‌خوبی جان کلام را ادا کرد.»  
برادر دیو کتاب را بست و روی میز گذاشت و گفت: «این سخن فلائری اوکانر<sup>۱</sup> است. نکته‌های زیادی هستند که او جان کلامشان را بیان کرده است.»

برادر دیو در ادامه گفت: «و همسرت، ان؟ برای او اوضاع چطور پیش می‌رود؟»

گفتم: «یک شب مطالب مربوط به نوع شخصیت خودش را در تختخواب برای من خواند و بعد گریه کرد. او همیشه تلاش کرده و اثره‌هایی پیدا کند تا به‌وسیله آن‌ها بتواند زندگی‌ای که در زیر پوست او جریان دارد را توصیف کند. اینی‌گرام برای او یک موهبت بوده است.»  
برادر دیو گفت: «به‌نظر می‌رسد که شما دو نفر کار خود را خوب آغاز کرده‌اید.»

من گفتم: «فوق‌العاده بوده است. آنچه ما تا حالا از اینی‌گرام آموخته‌ایم اندیشه ما را درباره ازدواج، دوستی و فرزندپروری در آستانه تغییر قرار داده است.»